



اخلاق جنسیتی در حکمت «خصال النساء»، آری یا خیر؟

زهرا مولایی فر^{۱*}، حسن نقی زاده^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۹/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۵/۰۵

چکیده

حکمت «خصال النساء» در نهج البلاغه، در ظاهر، دو نظام اخلاقی جداگانه برای زنان و مردان به تصویر می‌کشد. شارحان نهج البلاغه رویکردهای متفاوتی نسبت به این حدیث داشته‌اند؛ بعضی روایت را کاملاً واضح و بی‌نیاز از تبیین می‌دانستند. برخی دیگر با دستکاری معانی صفات مذکور در حدیث، سعی کرده‌اند از بار منفی معنایی آن‌ها بکاهند. محدود ساختن دامنه معنایی خصال مذکور به چهارچوبی خاص، فطری دانستن آن‌ها در سرشت زنان، کنایی دانستن معنای حدیث در مذمت زنان، رد و کنار نهادن حدیث، گونه‌های متفاوت مواجهه دیگر شارحان با این روایت است که هیچکدام خالی از اشکال نیست؛ اما شهید مطهری با تیزبینی و دقت نظر توانسته است تفسیری دقیق و منطقی از این سخن ارائه دهد. ایشان ویژگی‌های مطرح شده در حدیث را ناظر به فعل اخلاقی و مربوط به حیطة خانواده می‌داند. در مجموع، این حدیث دارای محتوایی منسجم، منطقی و کاربردی در ترویج اخلاق در خانواده است.

کلید واژه‌ها: اخلاق، اخلاق جنسیتی، خصال النساء، فضایل زنان، ردایل مردان

۱. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی گرایش منابع اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

۲. دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

*: نویسنده مسئول

مقدمه

حدیث «خصال النساء» از حکمت‌های نهج‌البلاغه، موهم دو نظام اخلاقی جداگانه برای زن و مرد است. در این حدیث صفات «زهو» و «جبن» و «بخل» برای زنان از فضایل شمرده شده و نقطه‌ی مقابل آن برای مردان از رذایل معرفی شده است؛ در حالی که خصال زنانه مذکور، در قرآن کریم به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است:

«سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ...» (اعراف/۱۴۶).

«به‌زودی، کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از نشانه‌هایم، روی گردان می‌سازم...».

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ...» (اسراء/۲۹).

«و دستت را بسته شده به گردنت قرار مده (و ترک بخشش منما)».

در آیاتی، انفاق و خودداری از بخل ستوده شده است:

«وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (احزاب/۳۵).

«و مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده ... خدا برای آنان آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است.»

«وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (حشر/۹ و تغابن/۱۶)

«و هر کس از بخل نفسش نگاه داشته شود، پس تنها آنان رستگارند.»

در برخی آیات بر امر به معروف و نهی از منکر که لازمه آن شجاعت است تأکید شده و برپادارندگان آن مدح گردیده‌اند:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... وَأُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (توبه/۷۱).

«مردان مؤمن و زنان مؤمن برخی از آنان یاوران (و دوستان) برخی دیگرند. به آنچه پسندیده است فرمان می‌دهند، و از آنچه ناپسند است منع می‌کنند و ... آنان، خدا بزودی مورد رحمت قرارشان می‌دهد بدرستی که خدا شکست‌ناپذیری فرزانه است.»

در روایات معصومان و حتی در دیگر کلمات نهج‌البلاغه نیز این خصال مذمت شده است:

رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

«خَصَلْتَانِ لَّا تَجْتَمِعَانِ فِي مُسْلِمٍ الْبُخْلُ وَ سُوءُ الْخُلُقِ» (وسائل‌الشیعة، ۹/۳۹).

«دو ویژگی در مسلمان جمع نمی‌شود: بخل و بدخلقی.»

حضرت علی (ع) نیز در جملات متعددی به ذم این صفات پرداخته است:

«... الْحَرِصُ وَالْكَبِيرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ» (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۷۱).

«حرص و آز، کبر و گردنکشی، رشک و حسد (سه خوی زشت و نابهنجاراند که) انسان را به فرو افتادن در گناهان می خوانند».

«الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ هُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ» (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۸).

«بخل بدی‌ها و زشتی‌ها را گردآورنده، و مهاری است که انسان با آن بسوی هر بدی کشیده می‌شود».

«... إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْبُخِيلِ فَإِنَّهُ يَقَعُدُ عَنْكَ أَخْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ» (نهج البلاغه، حکمت ۳۸).

«سخت بپرهیز از دوستی کردن با بخیل که او به هنگام نیازمندی خویش را از تو کنار می‌کشد».

«الْبُخْلُ عَارٌ وَ الْجُبْنُ مَنَقَصَةٌ» (نهج البلاغه، حکمت ۳).

«بخل، ننگ و ترس، عیب و نقص است».

«شدة الجبن من عجز النفس و ضعف اليقين» (غررالحکم، حکمت ۵۶۶۲).

«ترس بسیار از ناتوانی نفس و سستی یقین است».

«وَ لَا تَدْخُلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بِخَيْلًا يَغْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُّكَ الْفَقْرَ وَ لَا جَبَانًا يُضَعِّفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَ لَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحَرِصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ»

(نهج البلاغه، نامه ۵۳).

«هیچ‌گاه بخیل را در جلسه شور خویش راه مده که (اگر دادی) تو را از بخشندگی باز دارد، و از ناداری بترساند و نه شخص ترسو را، که تو را نسبت به کارها سست کند و نه آزمند را؛ زیرا ستم را برایت بیاراید و بدان که بخل و ترس و حرص سه گزینه مختلفند که بدگمانی به خداوند، آن سه را گرد می‌آورد».

امام باقر(ع) می‌فرماید:

«لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا وَ لَا حَرِيصًا وَ لَا شَحِيحًا» (بحار الأنوار، ۳۰/۱۷۲).

«مؤمن، ترسو و آزمند و بخیل نیست».

در ادعیه نیز از این صفات نفسانی به خدا پناه برده شده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَ الْفُسْخِ وَ الْهَمِّ وَ الْجُبْنِ وَ الْبُخْلِ» (مفاتیح الجنان - دعای ابوحمزه ثمالی)

«خدایا! پناه می‌برم به تو از کسالت و سستی و آندوه و هراس و بخل».

سیره زنان نمونه صدر اسلام نیز در تعارض آشکار با حدیث مورد بحث است. انفاق و بخشش اموال توسط حضرت خدیجه (علیهاالسلام)، انفاق به فقرا توسط حضرت زهرا (علیهاالسلام) و شجاعت ایشان در دفاع از ولایت و حق اجتماعی خویش (فدک)، شجاعت حضرت زینب (علیهاالسلام) در اسارت و رفتار بزرگ منشانه ایشان در برابر دشمن، نمونه‌هایی از این دست می‌باشند.

در این نوشتار برآنیم پس از بررسی سندی حدیث و بررسی تطبیقی شروح آن به فهمی صحیح از این

روایت دست یابیم.

متن حدیث

«خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ الرَّهْوُ وَالْجُبْنُ وَالْبُخْلُ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَرْهُوَّةً لَمْ تُمْكِنْ مِنْ نَفْسِهَا وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا» (حکمت ۲۳۴، نهج البلاغه صبحی صالح).

مفهوم‌شناسی

برخی از واژگان حدیث نیازمند توضیحند. فراهیدی در تعریف «خِصَال» می‌نویسد: «حالات الأمور، الواحدة: خَصْلَةٌ، تقول: في فلان خَصْلَةٌ حسنة. و خَصْلَةٌ قبيحة و خَصَلَتْ كريمة» (خلیل بن احمد، ۴/ ۱۸۶). در لسان‌العرب آمده: «الْفَضِيلَةُ وَالرَّذِيلَةُ تَكُونُ فِي الْإِنْسَانِ، وَ قَدْ غَلَبَ عَلَى الْفَضِيلَةِ، وَ جَمَعَهَا خِصَالٌ» (ابن منظور، ۱۱/ ۲۰۶).

با توجه به این تعاریف می‌توان گفت خصال و اخلاق مترادفند. راغب اصفهانی می‌گوید: «اخلاق جمع خُلُق و به معنای نیرو و سرشت باطنی انسان است که تنها با دیده بصیرت قابل درک است، در مقابل خَلْق که به شکل و صورت محسوس و قابل درک با چشم ظاهر گفته می‌شود» (راغب اصفهانی، ۱۵۹). در تعریفی دیگر چنین گفته شده: «الْخُلُقُ - بضم اللام و سکونها-: الدِّينُ وَ الطَّعِبُ وَ السَّجِيَّةُ، وَ حَقِيقَتُهُ أَنَّهُ لُصُورَةُ الْإِنْسَانِ الْبَاطِنَةُ وَ هِيَ نَفْسُهُ وَ أَوْصَافُهَا وَ مَعَانِيهَا الْمُخْتَصَّةُ بِهَا بِمَنْزِلَةِ الْخُلُقِ لُصُورَتِهِ الظَّاهِرَةُ وَ أَوْصَافُهَا وَ مَعَانِيهَا، وَ لَهَا أَوْصَافٌ حَسَنَةٌ وَ قَبِيحَةٌ، وَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ مِمَّا يَتَعَلَّقَانِ بِأَوْصَافِ الصُّورَةِ الْبَاطِنَةِ أَكْثَرَ مِمَّا يَتَعَلَّقَانِ بِأَوْصَافِ الصُّورَةِ الظَّاهِرَةِ» (ابن اثیر جزری، ۲/ ۷۰).

علمای اخلاق نیز در تعریف خُلُق آورده‌اند:

«الخلق عبارة عن «ملكة للنفس مقضية لصدور الأفعال بسهولة من دون احتياج إلى فكر و روية» (نراقی، بی تا، ۱/ ۵۵) همچنین «خُلُق را صفت نفسانی راسخ نیز می‌گویند که انسان، افعال متناسب با آن صفت را بی درنگ انجام می‌دهد» (ابن مسکویه، ۱۳۷۱: ۵۱).

در بیانی دیگر چنین آمده: «غرایز و ملکات و صفات روحی و باطنی که در انسان است اخلاق نامیده می‌شود و به اعمال و رفتاری که از این خلقیات ناشی گردد نیز اخلاق و یا رفتار اخلاقی می‌گویند» (مهدوی کنی، ۱۳۷۶: ۱۳).

در معنای لغوی واژه «رَهْوُ» آمده: الکبر و الفخر (ابن اثیر جزری، ۲/ ۳۲۳) الکِبْرُ وَ التَّيَهُ وَ الْعَظَمَةُ وَ الْفَخْرُ وَ الظُّلْمُ. (حسینی واسطی ۱۹/ ۵۰۲) الکبر و العظمة. و المَرْهُوُّ: المعجب بنفسه (خلیل بن احمد، ۴/ ۷۳) رَهْوِي الرَّجُلَ فَهُوَ مَرْهُوٌّ، إِذَا تَفَخَّرَ وَ تَعَطَّمَ. (ابن فارس، ۳/ ۲۹).

به نظر می‌رسد میان «زهو» و «کبر» تفاوت اندکی وجود داشته باشد. در الفروق اللغویه در این باره آمده:

«الفرق بین الکبر والزهو: أن الکبر إظهار عظم الشان وهو فينا خاصة رفع النفس فوق الاستحقاق، والزهو على ما يقتضيه الاستعمال رفع شيء إياها من مال أو جاه وما أشبه ذلك ألا ترى أنه يقال زها الرجل وهو مزهو كأن شيئاً زهأ أي رفع قدره عنده وهو من قولك زهت الريح الشيء إذا رفعته، والزهو التزديد في الكلام» (ابوهلال عسکری، ۴۴۵).

«جُبْنٌ» نیز چنین تعریف شده: ضِدُّ الشَّجَاعَةِ. الْجَبَانُ مِنَ الرَّجَالِ: الَّذِي يَهَابُ التَّقَدُّمَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، لَيْلًا كَانَ أَوْ نَهَارًا (ابن منظور ۱۳ / ۸۴). جَبَانٌ أَيْ ضَعِيفُ الْقَلْبِ (فیومی، ۲ / ۹۰). الْجُبْنُ ضَعْفُ الْقَلْبِ عَمَّا يَحِقُّ أَنْ يَقْوَى عَلَيْهِ (راغب اصفهانی، ۱۸۶) هو ما يقابل الشجاعة، و يعبر عنه بالمهابة في الإقدام و التقدم الى أمر، و يلازمه التأخر و الحذر و الاتقاء (مصطفوی، ۲ / ۵۰).

در معنای «بُخْلٌ» گفته شده: ضد الكرم (ابن منظور، ۱۱ / ۴۷) إمساك المقتنيات عما لا يحق حبسها عنه، و يقابله الجود. (راغب اصفهانی، ۱۰۹). الشح في الشيء. و البخيل خلاف الجواد. (طریحی، ۵ / ۳۱۷). در ادامه، به معنای سه فعل «لَمْ تَمَكَّنْ» و «فَرَقَتْ» و «يَعْرِضُ لَهَا» می‌پردازیم: (مَكَّنْتُهُ) مِنَ الشَّيْءِ (تَمَكَّنًا) جَعَلْتُ لَهُ عَلَيْهِ سُلْطَانًا وَ قُدْرَةً. (فیومی، ۲ / ۵۷۷) [التمكين]: إزالة الموانع (حمیری، ۹ / ۶۳۶).

فَرِقَ فَرَقًا (مِنْ بَابِ تَعَبٍ) خَافَ (فیومی، ۲ / ۴۷۱) وَ الْفَرَقُ: الْخَوْفُ (جوهری، ۴ / ۱۵۴۱). عَرَضَ الشَّيْءُ يُعْرِضُ: انْتَصَبَ وَ مَنَعَ... عَرَضَ لَهُ الشَّيْءُ فِي الطَّرِيقِ، أَيْ اعْتَرَضَ يَمْنَعُهُ مِنَ السَّيْرِ (حسینی واسطی، ۱۰ / ۹۵).

مفهوم حدیث

بهترین اخلاق زنان، بدترین اخلاق مردان است؛ خودبزرگ بینی و ترس و بخل؛ پس چون زن خود را بزرگ شمارد، خود را در اختیار (نامحرم) قرار نمی‌دهد و چون بخیل باشد، مال خود و مال همسرش را حفظ می‌کند و چون ترسو باشد، از هر مانعی که برای او پیش آید هراسان بود.

بررسی سندی

▪ طبقه‌بندی روایات «خصال النساء»

در کتب مربوط به مصادر و اسانید نهج البلاغه، چهار منبع برای این روایت ذکر شده (حسینی خطیب، ۱۳۶۷، ۴ / ۱۸۶ و دشتی، ۱۳۶۸: ۳۵۶):

- ۱- قوت القلوب ابوطالب مکی (م ۳۸۲ ه.ق):
در این کتاب، حدیث موردنظر با تفاوت‌هایی چند با نهج‌البلاغه نقل گردیده:
«شرار خصال الرجل خیار خصال النساء، البخل و الزهو و الجبن. فإن المرأة إذا كانت مزهوة أى معجبة استنكفت إن تكلم الرجال، و إذا كانت جبانة فرقت من كل شيء فلم تخرج من بيتها» (مکی، ۱۴۱۷ق، ۲/ ۵۲۲).
- ۲- ربیع الابرار زمخشری (م ۵۳۸ ه.ق):
زمخشری عبارت حدیث را عیناً همانند متن نهج‌البلاغه آورده است (زمخشری، ۱/ ۳۳۹).
- ۳- غررالحکم آمدی (م ۵۸۸ ه.ق):
در متن غرر، تنها فقره اول حدیث، آن هم با اختلاف در کلمات «خیار» و «شرار» ذکر شده:
خیر خصال النساء شر خصال الرجال» (آمدی، ۱۳۶۶ش، ۱/ ۴۰۸).
- ۴- روضه الواعظین محمد بن حسن فتال نیشابوری (م ۵۰۸ ه.ق):
در این کتاب نیز حدیث، متفاوت از متن نهج‌البلاغه آمده؛ با تغییر «فاذا» به «فان» و اضافاتی در انتهای روایت:
«خیار خصال النساء شرار خصال الرجال الزهو و الجبن و البخل فإن كانت المرأة مزهوة لم تمكن من نفسها و إذا كانت بخيلة حفظت مالها و مال زوجها و إذا كانت جبانة فرقت من كل شيء يعرض لها أحسنوا في عقب غيركم تحفظوا في عقبكم» (فتال نیشابوری، بی‌تا، ۲/ ۳۷۲).
- این روایت علاوه بر اینکه در نسخه‌های مختلف نهج‌البلاغه نقل شده، در برخی کتب متأخر نیز با تفاوت‌هایی موجود است:
غزالی در احیاء علوم‌الدین حدیث را این‌گونه آورده:
«شر خصال الرجال خیر خصال النساء، البخل، و الزهو و الجبن. فان المرأة إذا كانت بخيلة حفظت مالها و مال زوجها. و إذا كانت مزهوة استنكفت أن تكلم كل أحد بكلام لين مريب. و إذا كانت جبانة فرقت من كل شيء فلم تخرج من بيتها و اتقت مواضع التهمة، خيفة من زوجها» (غزالی، بی‌تا، ۴/ ۱۲۷).
- و در المحججه البيضاء فیض کاشانی به این‌صورت ذکر شده:
«شرّ خصال الرجل خیر خصال النساء: البخل و الزهو و الجبن فإن المرأة إذا كانت بخيلة حفظت مالها و مال زوجها، و إذا كانت مزهوة استنكفت أن تكلم أحدا بكلام لين مريب، و إذا كانت جبانة فرقت من كل شيء فلم تخرج من بيتها و اتقت مواضع التهم خيفة من زوجها» (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ۳/ ۸۶).

بررسی اسناد روایات «خصال النساء»

در منابعی که برای حدیث مورد بحث ذکر شد، روایات فاقد سند بوده و به صورت مرسل وارد شده‌اند؛ در نتیجه جهت بررسی وضعیت سند و سبب صدور این روایات، اطلاعاتی در دست نیست. از میان منابع مذکور، تنها قوت القلوب ابوطالب مکی، مقدّم بر سیدرضی است و در آن، این روایت متفاوت از متن نهج البلاغه نقل گردیده است. از یگانگی این منبع و تفاوت شایان آن با نهج البلاغه می‌توان وجود منبع یا منابعی دیگر برای سیدرضی را احتمال داد که اکنون موجود نیست. به علاوه اینکه مبنای سیدرضی در صحیح دانستن حدیث، همانند قدما، وثوق صدوری بوده نه وثوق سندی که مبنای متأخرین می‌باشد. بنابراین فقدان سند، موجب دست کشیدن از بررسی محتوایی آن نمی‌شود، حداقل به عنوان سخنی حکیمانه.

گونه‌های مواجهه با متن روایت

۱. روشن دانستن حدیث و اکتفا به بیان معنای لغوی برخی واژگان یا بیانی ترجمه‌وار از حدیث؛ اکثر شارحان نهج البلاغه در این دسته جای می‌گیرند:

ابن ابی‌الحدید (۵۸۶-۶۵۶ ق) در شرح حدیث، به سخنی از افلاطون اشاره می‌کند: «و فی حکمة افلاطون من أقوى الأسباب فی محبة الرجل لامرأته و اتفاق ما بینهما أن یكون صوتها دون صوته بالطبع و تمیزها دون تمیزه و قلبها أضعف من قلبه فإذا زاد من هذا عندها شیء علی ما عند الرجل تنافرا علی مقداره».

وی با استشهداد به این کلام درصدد است «زهو» را از عوامل تنافر میان زن و مرد معرفی نماید؛ البته «ضعف قلب» که در کلام افلاطون از عوامل جلب محبت مرد به زن شمرده شده و ظاهراً همان جبن است، در کلام حضرت، عاملی برای حفظ زن از وقایع سوء دانسته شده؛ لذا استشهداد ابن ابی‌الحدید به کلام افلاطون دچار گونه‌ای از تعارض است. وی سپس به بیان معنای لغوی واژه «زهو» و «فرقت» می‌پردازد: «و تقول زهی الرجل علینا فهو مزهو إذا افتخر و كذلك نخی فهو منخو من النخوة و لا یجوز زها إلا فی لغة ضعیفة و فرقت خافت و الفرق الخوف» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷ ش، ۱۹/ ۶۵).

ابن میثم بحرانی (۶۳۶-۶۸۲ ق) بعد از معادل آوری از واژه «زهو» به تکبر، کلام را واضح می‌داند (ابن میثم، ۱۳۶۶: ۶۳۳).

وی در شرح مفصل خود نیز چنین می‌گوید: «الأخلاق الثلاثة المذكورة ردائل للرجال و هی فضائل للنساء، و بیان کونها فضائل هو ما ذکره علیه‌السلام. و المزهوة: المتکبرة، و لا یبینی الفعل من الزهو إنّاً للمفعول. یقال: زهی الرجل و زهیت المرأة فهی مزهوة. و الفرق: الخوف» (ابن میثم، ۱۳۶۲: ۵/ ۳۵۹).

یحیی بن حمزه حسینی (۶۶۹-۷۴۹ ق) در شرح این حدیث می‌گوید: «یعنی هر آن‌چه صفت نیک زنان به‌شمار رود، همان صفت بی‌گمان در مردان از زشت‌ترین صفات است ... تکبر، ترس و بخل، ارجمندترین صفات زنانه و همان‌ها بدترین صفات مردان هستند» (الحسینی، ۱۴۲۴ ق، ۲۸۹۷/۶).

نواب لاهیجی (قرن ۱۳ ه.ق) نیز به بیانی ترجمه‌وار از حدیث اکتفا نموده، می‌نویسد: «خصلت خوب زنان و خصلت بد مردان تکبر داشتن است و جبون بودنست و بخیل بودن پس هرگاه باشد زن متکبره تمکین نمی‌دهد کسی را از نفس خود یعنی کسی را راه به عرض خود نمی‌دهد و هرگاه باشد زن صاحب بخل و خست نگاهداری می‌کند مال خود را و مال شوهرش را از تلف شدن و هرگاه باشد زن صاحب جبن و بی‌جراتی می‌ترسد از هر چیزی که متعرض گردد مر او را پس محفوظ می‌ماند» (نواب لاهیجانی، بی‌تا: ۳۱۳).

ابراهیم بن حسین خوئی (قرن ۱۴ ه.ق) در الدرر النجفیه در بیانی مشابه پیشینیان می‌نویسد: «المزهوة المتکبرة و الفرق الخوف و الأخلاق الثلاثة المذكورة رذائل للرجال و هی فضائل للنساء لما ذکره علیه السلام» (خوئی، بی‌تا: ۳۷۳).

شیخ عباس قمی (قرن ۱۴ ه.ق) در شرح خود با تأکید بر جدایی اخلاق زنانه و مردانه به مفهوم‌شناسی دو واژه «مزهوه» و «فرقت» بسنده می‌کند: «الأخلاق الثلاثة المذكورة رذائل للرجال و هی فضائل للنساء، و بیان ذلك ما ذکره علیه السلام. و المزهوة: المتکبرة، تقول: زهی الرجل علينا، فهو مزهوه، إذا افتخر. و فرقت: خافت» (قمی، ۱۳۷۵: ۱۰۰).

در بین معاصرین نیز برخی همین رویکرد را نسبت به روایت دنبال نموده‌اند: فیض الاسلام در ترجمه و شرح مختصر خود، عباراتی ترجمه‌وار از این حدیث ارائه می‌دهد: «بهترین خواهی زن‌ها بدترین خواهی مردها است که سرفرازی و ترسناکی و زفتی می‌باشد، پس هرگاه زن متکبره باشد (به کسی جز شوهرش) سر فرود نمی‌آورد، و هرگاه بخیل و زفت باشد مال خود و شوهرش را نگاه می‌دارد، و هرگاه ترسو باشد از آن‌چه به او رو آورد (و موجب بدنامی و خشم شوهرش گردد) می‌ترسد (و دوری می‌گزیند)» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ۱۱۹۱).

شوشتری در بهج الصباغه بعد از تبیین لغوی «زهو» به کبر و فخر، معتقد است اینکه این خصال برای مردان از بدترین صفات است، واضح است و سپس طی چندین صفحه، در ذیل هر صفت، روایات ذم آن و شواهد تاریخی بر مذموم بودن آن در مردان در بین عرب را آورده و در ذیل فقرات بعدی حدیث نیز تنها شواهدی تاریخی ذکر می‌نماید (شوشتری، ۱۳۷۶: ۳۱۰/۱۴).

بابایی نیز در ضمن شرح خود بر این حدیث، زن خوب را زنی می‌داند که پیوسته این سه خصلت از او

سرزند:

«بهترین خواهی زنان از بدترین خواهی مردهاست که تکبر و ترس و بخالت است، همانا که زن متکبر باشد فرود نیورد سر بر غیر مگر به نانه‌اش و چون ترس در او باشد بترسد از خجل شدن و بد نامی و زفتی و بخیل اگر شد ننگه می‌دارد مال خویش و خانواده‌اش را از دیگران و هیچ از آن اصراف ننماید و خانواده‌اش را به پیروزی و موفقیت می‌رساند و چون این سه خصلت را زنی دارا باشد او زنی است پاکدامن و نیک و خوشبخت نماید همزیست خویش را و گمراه نگردد از راه عفت و سبب نیک‌بختی خانواده خویش گردد. پس خوب است زنی که سه مرامش عکس مرام مرد باشد که ترس، بخالت و تکبر است، چون اگر مدام این سه خصلت از او سرزند و در او هویدا گردد بدان که از ترس خجالتی گشته و از غیر دوری جوید و چون بخیل باشد از بخل قناعتگر شود و خوشبخت نماید خانواده‌اش را و تکبر او سبب گردنکشی به غیر از نانه‌اش شود» (بابایی، ۱۳۵۱: ۹۹).

نقد

این دسته از شارحان معتقد به تفاوت اخلاق زنانه و مردانه بوده و آن را امری بدیهی دانسته‌اند؛ این در حالی است که کلام الهی و احادیث معصومان، همانطور که در مقدمه ذکر شد، صفات مذکور در روایت مورد بحث را بدون هیچگونه تقيیدی مذمت نموده‌اند.

۲. ارائه تفسیر خاص از این صفات؛

برخی از معاصرین سعی کرده‌اند با تأویل این صفات به معانی خاص از بار منفی آن بکاهند: مغنیه «بخل» را به قناعت تفسیر کرده، می‌نویسد: «أما بخل المرأة فهو كرم و سخاء على الزوج و الأولاد و كان أستاذنا طيّب الله ثراه و أرضاه يقول: تستطيع المرأة الفقيرة التي لا تملك شيئاً من المال أن تعين الزوج بمالها. قلنا له: كيف يا أستاذ و أتى لفاقد الشيء أن يعطيه قال: تصبر و لا تضايقه بكثرة الطلب، و تحرص على القليل و تشح به إلا لضرورة و من كفاك فقد أغناك» (مغنیه، ۱۳۵۸: ۳۵۷/۴).

موسوی نیز «بخل» در این حدیث را محافظت زن بر مال خود و شوهرش و عدم اسراف و خرج نابجا معنا کرده، چنین می‌گوید: «البخل في المرأة يعني المحافظة على مالها و مال زوجها فلا تبذره أو تسرف فيه أو تصرفه في غير مواضعه» (موسوی، ۱۳۷۶: ۵/ ۳۸۷).

نویسنده کتاب زن در نهج البلاغه، «جبن» را به عاقبت‌اندیشی در امور و «بخل» را به اعتدال و میانه‌روی در مخارج و هزینه‌های منزل معنا می‌کند (صالح جواد، ۱۳۸۴: ۲۱۴).

نقد

«بخل» در کتب لغت، شج، ضد کرم و جود معنا شده؛ در حالی که در این جا به معنای عدم اسراف و اعتدال در خرج کردن دانسته شده است؛ «جبن» نیز ضد شجاعت و به معنای ضعف قلب می باشد؛ در صورتی که در اینجا به عاقبت اندیشی در امور معنا شده؛ همچنین در این حدیث، این صفات برای مردان شرّ شمرده شده و صفات مقابل آن برای آنان خیر محسوب گردیده، پس با توجه به معانی ادعایی، اسراف و عدم دوراندیشی برای مردان، خیر و فضیلت خواهد بود در حالیکه در قرآن و سنت مورد مذمت قرار گرفته است.

۳. محدود ساختن دامنه این صفات؛

حسینی شیرازی برای حلّ تعارض ظاهری روایت چنین می نویسد: «لا یخفی انّ المراد بحسن تلک الصفات فیها، حسن الحدود الّتی بینها الامام علیه السلام، لأحسنها مطلقاً.» (حسینی شیرازی، بی تا: ۳۷۰/۴) قائمی در مفتاح السعاده نیز با همین رهیافت به شرح حدیث پرداخته و قائل است که «تکبر» زن فقط در برابر مرد، خیر و فضیلت است؛ چراکه قبح عقلی و شرعی آن روشن است و امور عقلی تخصیص بردار نیستند. به همین ترتیب «جبن» و «بددلی» را نیز باید در معنای اغلیبی خود گرفت و الا روایت از آشفتگی و اضطراب معنایی خالی نخواهد بود و شارحان اصلاً متوجه این دقیقه نشده اند و به ظواهر الفاظش قناعت کرده اند (نقوی قائمی خراسانی، بی تا: ۲۵۰/۱۷)

نقد

اقوال مذکور در راستای رفع تعارض ظاهری روایت ارائه شده، غافل از این که این رویکرد منجر به پذیرش نسبیت اخلاق در عرصه خانواده می گردد.

۴. فطری دانستن این صفات در سرشت زن؛

کمره‌ای در شرح حدیث، ابتدا به ضعف زن اشاره نموده و دو خصلت «زهو» و «بخل» را در او جبران کننده ضعفش و مانعی از طمع نامحرمان به او و طمع غاصبان و سارقان به اموال او می داند؛ همچنین صفت «جبن» را نیز مفید دو فایده مذکور معرفی کرده، سپس می نویسد: «...أنّ هذه الصفات تأثرات ترتبط بالاحساس و الاحساس فی المرأة أقوى من الرجل» (کمره‌ای، ۱۳۵۶: ۳۰۳/۲۱).

وی با بیان عبارت اخیر درصدد است فطری بودن این صفات در زن را تأیید نماید.

مصطفوی نیز با همین اعتقاد می گوید: «این سه صفت را خداوند متعال به مقتضای حکمت خویش در سرشت زن نهاده است. تذکر امیرالمؤمنین (ع) به جویندگان راه سعادت برای این است که آنان هم زنان را بر ادامه و تأکید همین صفات تربیت کنند و از ایشان فروتنی در برابر بیگانگان و سخا و تهوّر را انتظار نداشته باشند که برخلاف سرشت آنهاست و فاسد کننده سرنوشتشان».

سپس با اشاره به این روایت که «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا أَرَادَ الْحَرْبَ دَعَا نِسَاءَهُ فَاسْتَشَارَهُنَّ ثُمَّ خَالَفَهُنَّ» (کافی، ۵۱۸/۵ و وسائل الشیعه، ۱۷۹/۲۰) «رسول خدا هنگامی که اراده جنگ می کرد، زنانش را می خواند و با آنان مشورت می نمود، سپس مخالف نظر آنان عمل می کرد.» می نویسد: «جنگ جای شجاعت و دلاوری است و طبیعت زن متمایل به ترس و احتیاط است، از این رو نظر و رأی زن مخالف ماهیت جنگ است و پیغمبر چون صراحت لهجه داشت، همسرانش از این عمل ناراحت نمی شدند (مصطفوی، ۱۳۸۹: ج ۱، درس ۲۵)

نقد و بررسی

روانشناسی زن تا حدودی این دیدگاه را تقویت می کند. پژوهش های انجام شده نشان می دهد در چهار مورد از پنج هیجان اساسی (شادی، عشق، ترس، اندوه و خشم) از زنان هیجان های شدیدتر و فراوان تری گزارش می کنند و آن هیجان مورد استثناء که مردان بر زنان در آن پیشی می گیرند، خشم است (هافمن، ۱۳۷۹: ج ۲، ۵۳).

از نظر روانی، احساسات زن جوشان تر از مرد است و زنان سریع الهیجان تر از مردها هستند. زنان محتاط تر، مذهبی تر، پرحرف تر و ترسو تر و تشریفاتی تر از مردان هستند (بوریس آنکو، ۱۳۷۸: ۱۶۲ و ۱۶۳).

در هوش اقتصادی، خانمها رتبه اول را دارند، آقایان رتبه دوم. هر زنی در هر طبقه و سطح اجتماعی و تحصیلاتی به مسائل اقتصادی فکر می کند... دقت خانمها در محاسبه های اقتصادی با هیچ مردی قابل مقایسه نیست (مجد، ۱۳۷۹: ۹۵).

البته جای این اشکال باقی است که اگر وجود این صفات در فطرت زن با آثار مثبت آن در حیطه خانواده توجیه می شود، آثار منفی آن در خارج از این محدوده چگونه موجه می گردد؟

۵. کنایه دانستن حدیث در مذمت زنان؛

خوانساری (قرن ۱۲ ه.ق) در شرح فقره اول روایت، دو احتمال مطرح می کند: «ممکن است که مراد مذمت زنان باشد با این که خصلت های خوب ایشان خصلت های بد مردانست پس خصلت های بد ایشان را برین قیاس باید کرد. و ممکن است که مراد این باشد که بخیلی که بدترین خصلت های مردانست خوب ترین خصلت های زنانست چنان که در بعض احادیث دیگر نیز وارد شده که: بخیلی در زنان پسندیده است. و در بعضی نسخه ها به جای «شر» بلفظ مفرد «شرار» به لفظ جمع واقع شده و بنابراین ظاهر معنی اول است، زیرا که همه صفات بد مرد چنین نیست که در زنان خوب باشد» (خوانساری، ۱۳۶۶: ۳/ ۴۳۰).

ابوالقاسم حالت نیز تنها به عبارت اول حدیث اشاره کرده، می نویسد:

«زن بهر کسی نیابرد جز غم و درد
 دنبال زنان فزون زاندازه مگر
 چون آن چه بود نکوترین خصلت زن
 باشد چو نکوهیده‌ترین خصلت مرد»
 (حالت، ۱۳۶۳: ۴۵)

نقد

این دیدگاه مبتنی بر فروتر دانستن جنس زن نسبت به مرد و شرارت ذاتی اوست؛ درحالی که آموزه‌های اسلام چنین نظری را رد می‌کند. در آیات و روایات، زن و مرد در حقیقت انسانی و هدف نهایی از خلقت و امکان دستیابی به کمال انسانی، مشترک دانسته شده‌اند و حتی نمونه‌هایی از زنان کمال یافته به‌عنوان الگوی زنان و مردان معرفی شده‌اند. آیات و روایات موهم نقصان معنوی زن نیز در جای خود قابل توجیه‌اند؛ البته برخی از این روایات در بررسی‌های حدیث شناسی اساساً مطروندن.^۱

۶. ردّ و کنار نهادن حدیث؛

سیدحسن اسلامی پس از بررسی سندی روایت و مرسل دانستن آن، در بررسی محتوایی حدیث، آن را دارای ساختاری استدلالی می‌داند که در آن میان تکبر و عفت، بخل و حفظ مال و نیز ترس و محفوظ‌ماندن از مخاطرات، پیوندی مثبت برقرار شده؛ بدین صورت که زن متکبر، خود را در اختیار دیگران قرار نمی‌دهد و اینکه زن بخیل، مال خود و مال شویش را حفظ می‌کند و زنی که ترسو باشد از هر چه سر راهش قرار گیرد می‌ترسد و طبق نقلی دیگر از خانه اش خارج نمی‌شود؛ اما وی این استدلالها را از قوت چندانی برخوردار نمی‌داند و می‌گوید:

«آن چه شخص را از کجروی باز می‌دارد ایمان یا ترس از تنبیه و یا نیاز به هم‌رنگی با جماعت است نه تکبر. اگر هم استدلال فوق پذیرفته شود، حداکثر آن است که شخص متکبر خود را در اختیار هر ناکسی نمی‌گذارد؛ لیکن همچنان امکان همدلی با کسان و همگان برقرار است. نکته مهم‌تر درباره تکبر آن است که این ردیلت در سنت دینی از منفورترین ردایل به شمار می‌رود... گفته شده است که زن بخیل مال خود و مال شویش را حفظ می‌کند؛ اما این استدلال پذیرفتنی نیست؛ زیرا به تصریح روایات، بخل ریشه در بدگمانی به خداوند متعال دارد... افزون بر این در احادیث دیگری امیرمؤمنان از بخشش و دهش زنان به نیکی یاد کرده و آن را ستوده است... وانگهی حفظ مال شوهر از حوزه بخل یا بخشش خارج بوده و وظیفه زن است و نشانه امانتداری وی... درست است که تهور و بی‌باکی چه بسا کار دست زنان می‌دهد و برخی

۱. آقای مهریزی قواعدی جهت سنجش و تبیین احادیث مربوط به زنان ارائه داده است؛ از جمله: قرآن محوری، نگاه جمعی به سنت، جعل و تحریف، نقل به معنا، قاعده اشتراک، تاریخ صدور حدیث، لزوم معرفت در مباحث انسان شناسی، بررسی واژه‌ها در فرهنگ زمان صدور، توجه به واقعیت‌ها و تاریخ گذشته زنان، استفاده از دانش و تجربه بشری. (دانشنامه امام علی(ع)، زیر نظر علی‌اکبر رشاد، ج ۵، مقاله حقوق زن، مهدی مهریزی: ۸۷، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۲)، نیز ر.ک: شخصیت و حقوق زن در اسلام، مهدی مهریزی و جستاری در هستی‌شناسی زن، جمعی از نویسندگان.

از قربانیان حوادث ناخوشایند به دلیل مخاطره جویی قربانی شده‌اند؛ اما به همان نسبت زنان ترسو قربانی شده‌اند. در نتیجه می‌توان گفت ترس و تهور هر دو برای زنان خطرناک است. دیگر آن که ترس زن از همه چیز و در همه شرایط، مانند جنگ و تهاجم جنسی خوب نیست.

وی معتقد است: «یافته‌های علمی، اخلاقی و آموزه‌های دینی از مضمون آن حمایت نمی‌کند و این سخن بازگویی باوری کهن و جاهلی درباره تفاوت اخلاقی زنانه و مردانه است که به تدریج و در جهت کسب مقبولیت بیشتر جامعه حدیث درپوشیده و به امام علی(ع) نسبت داده شده است» (اسلامی، سال سیزدهم، شماره سوم و چهارم).

نقد

در نقد نظر ایشان باید گفت عوامل بازدارنده انسان از کجروی محدود به موارد یاد شده نیست؛ به طور مثال غیرت مرد، مانع وی از عمل زناست؛ چنان که در حدیث آمده: «مَا زَنَى غَيْرُ قَطُّ» (مستدرک الوسائل، ۳۳۱/۱۴). خودبزرگ‌بینی زن نیز که در روایت مورد بحث به آن اشاره شده می‌تواند او را از تن دادن به خواست نامحرم بازدارد؛ چرا که تسلیم کسی شدن، مبتنی بر این است که انسان در او نوعی برتری اگرچه وهمی ببیند و خود را در مقابل او حقیر و ناچیز شمرد؛ اگر زن خودبزرگ‌بین باشد، خود را برتر از این می‌داند که به پستی تواضع و کوچکی در برابر بیگانه تن دهد و او را بر خود مسلط کرده و اجازه تصرف به او دهد. در ادامه این نوشتار به جمع منطقی میان این روایت و روایاتی که این صفات را مطلقاً از ردایل می‌شمارد خواهیم پرداخت. ترس زن از حوادث نیز، ناظر به وقایعی است که اجتناب‌پذیر است؛ لذا خود را در معرض آن‌ها قرار نخواهد داد؛ نه اتفاقاتی که زن به ناچار در آن واقع شده است؛ چرا که در آموزه‌های اسلام، شجاعت زنان در حفظ عفت خویش، در عرصه جنگ و دفاع از حق اجتماعی خود ستوده شده است.

۷. این صفات را کنایه از رفتار دانستن؛

شهید مطهری اخلاق و خصلت‌ها را امری ثابت، مطلق، همگانی و همیشگی می‌داند؛ اما رفتار انسان را که مظهر و مجالی اخلاق اوست، در شرایط مختلف، متفاوت می‌داند و معتقد است حضرت لفظ "زهو، جبن و بخل" را به کار برده نه به اعتبار اینکه از حالات روانی هستند؛ بلکه به اعتبار اثری که معمولاً در آن حالات روانی از انسان سر می‌زند و این را امری معمول در ادبیات هر زبانی می‌داند؛ بنابراین مراد از این خصال در روایت، رفتار متکبرانه و جبانانه و بخیلانه است. سپس به نمونه‌هایی از این دست اشاره می‌کند؛ از قبیل این که گفته شده: «التکبر مع المتکبر عباده» و این که توصیه شده در میدان جنگ متکبرانه راه بروید که مقصود، خُلُق تکبر نیست. ایشان این رفتارهای زن را مقید به محدوده خاصی دانسته و قائل است به قرینه «لم تمکن من نفسها»، رفتار متکبرانه تنها در مقابل نامحرم است. رفتار جبانانه نیز ناظر به مقامی است که عفت زن که نزد او امانت است در خطر است نه به صورت مطلق؛ چرا که آنچه در باب

مدح شجاعت و مذمت جبن وارد شده اختصاص به زن یا مرد ندارد و نیز سیره زنان مسلمان این بوده که شجاع بوده‌اند و از این جهت مورد تمجید قرار گرفته‌اند. بخل نیز به معنای رفتار ممسکانه است که محدود به امانتداری نسبت به اموال همسر است (وی عبارت «مالها و مال بعلها» را مال مشترکی که بین زن و همسرش است می‌داند) (مطهری، بی‌تا، ۶۱۸/۲۲-۶۲۸).

او در ادامه می‌گوید: «پس این تفاوت مربوط به یک وضع خاصی است که زن دارد، و تازه این تفاوت در رفتار است نه در اخلاق و شخصیت. از نظر شخصیت اخلاقی هیچ فرقی بین زن و مرد نیست، و می‌دانیم که مرد هم اگر در یک شرایطی امانتدار اجتماع باشد، آن‌جا که می‌خواهد امانت را حفظ کند دیگر جای بخشندگی و شجاعت نیست، جای عمل متواضعانه نیست؛ آن‌جا که امانتدار است، جای عمل متکبرانه و محتاطانه و ممسکانه است» (همان، ۶۳۴).

این دیدگاه از اشکالات نظرات قبلی میراست و به‌نظر می‌رسد راه حل خوبی برای رفع تعارض ظاهری این روایت با دیگر تعالیم اخلاق اسلامی باشد.

در تبیین نظر ایشان باید گفت، اخلاق مطلق و ثابت است؛ اما اشکالی ندارد که بگوییم فعل اخلاقی نسبی است.^۱ برخی پنداشته‌اند که لازمه اخلاق مطلق و ثابت این است که افعال را از آغاز دسته‌بندی کنیم، بعضی را اخلاقی و بعضی را غیراخلاقی یا ضد اخلاقی بخوانیم، و حال آن‌که اعتبارات فرقی می‌کند، یعنی فعلی ممکن است زمانی اخلاقی و زمان دیگر ضد اخلاقی باشد. اگر رفتار و فعل بر حسب شرایط و حالات مختلف دگرگون شود نباید گفت که اخلاق دیگر ثابت و مطلق نیست، بلکه چون ثابت است شکل و صورت رفتار و فعل اخلاقی تغییر می‌کند تا معنی و خصلت اخلاقی باقی و ثابت بماند. این معنی شبیه است به آنچه در احکام شرعی گفته می‌شود که یک حکم بنابر عنوان ثانوی تغییر می‌کند (مجتبوی، ۱۳۷۷: ۱۷).

توضیح این‌که: در این‌گونه موارد در واقع، فعل اخلاقی از حیثه خلق اولیه خارج شده و توسط خلق ثانوی پشتیبانی می‌گردد. حدیث مورد بحث نیز از این دست می‌باشد. از آنجا که رفتار متکبرانه و جبانانه

۱. واژه «نسبیت اخلاقی» در برابر «مطلق‌گرایی اخلاقی» به کار می‌رود. مراد از مطلق‌گرایی اخلاقی این است که اصول و گزاره‌های اخلاقی وابسته به امور خارج از ذات موضوعات اخلاقی نیستند. به عبارت دیگر آنچه موجب می‌شود یک موضوع به صفت خوبی یا بدی اخلاقی موصوف شود، فقط مجموعه عناصر موجود در ذات موضوع است، نه حوادث و شرایط خارج از آن؛ از قبیل شرایط زیست‌محیطی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و یا وضعیت روانی و ذوقی فاعل (دیلمی، احمد و مسعود آذربایجانی، اخلاق اسلامی: ۸۴-۸۵) نسبیت یعنی وابستگی شیء به امر یا اموری متغیر و خارج از ذات خود. بنابراین نسبیت یک مفهوم اخلاقی-فضیلت یا ردیلت- به این است که صدق یا عدم صدق آن بر یک صفت درونی و یا رفتار بیرونی، وابسته به عوامل متغیر و خارج از حقیقت آن صفت یا رفتار باشد؛ عواملی از قبیل فرد واجد آن صفت و یا فاعل آن رفتار، جامعه‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند و آن هنجار در آن رخ می‌دهد و شرایط زمانی آن (المیزان، ج: ۱، ۳۷۶-۳۷۷).

زن، عفت او را حفظ می‌کند و رفتار بخیلانه وی، موجب محفوظ ماندن اموال او و همسرش می‌شود و از طرفی عفت زن و اموال خانواده نزد او امانت محسوب می‌شود، این رفتارهای سه گانه از تحت صفات «زهو» و «جبن» و «بخل» خارج شده و مظهر خُلُق «امانت‌داری» می‌گردند.

آیت‌الله مصباح یزدی در این زمینه مباحثی دارد که می‌تواند سودمند واقع شود:

«افعال اخلاقی پیوسته دارای مطلوبیت بالغیر هستند و همه ارج و ارزش آن‌ها به‌خاطر نتیجه‌ای است که با انجام این افعال عاید انسان می‌شود... کاری که در تحقق کمال برای انسان، نقش مثبت داشته باشد یعنی کاری که انسان سعی می‌کند با آن به مطلوب و هدف نهایی خود برسد، چنین کاری به‌خاطر این تأثیرش در پرتو آن مطلوب ذاتی و هدف نهایی، «خیر» خواهد بود... آن فعلی که در تحقق کمال برای انسان نقش منفی دارد «شر» خواهد بود» (مصباح یزدی، ۱۳۷۹: ۴۹ و ۶۱ و ۶۲).

ایشان در ادامه، به تبیین این مطلب می‌پردازد که تشخیص دقیق مصادیق افعال اخلاقی به تنهایی توسط افراد میسر نیست و وحی باید آن‌ها را تعیین نماید:

«از آن‌جا که انسان موجودی است پیچیده و دارای ابعاد گوناگون که همه آن‌ها در هم فعل و انفعال و تأثیر و تأثر و ارتباط کامل دارند، بسیار اتفاق می‌افتد که در تشخیص راه وصول به سعادت اشتباه کند و در ارزیابی تأثیر مثبت و منفی کاری که انجام می‌دهد گرفتار خطا شود... ما با بینش محدودی که داریم نمی‌توانیم رابطه کارهایی را که انجام می‌دهیم با سعادت نهایی خود به معنای وسیع کلمه که همه ابعاد وجودیمان به مطلوب نهایی برسند درک کنیم... یکی از بدیهی‌ترین احکام عملی، حکم به «خوبی راستگویی» است که همه مردم به‌طور بدیهی و بالفطره ولی مبهم، مجمل و کلی، آن را پذیرفته‌اند و در زمره واضحات و بدیهیات اخلاقی به شمارش می‌آورند؛ ولی خوب که دقت می‌کنیم در همین قضیه بدیهی، نقاط ابهامی وجود دارد و احیاناً به جایی می‌رسیم که در خوبی آن تردید و حتی بالاتر اینکه به «بدی راستگویی» و «خوبی دروغگویی» علم پیدا می‌کنیم و این بدان معناست که «خوبی» نمی‌تواند صفت ذاتی «صدق» باشد؛ زیرا صفت ذاتی هیچ‌گاه نمی‌تواند از موصوف خود جدا شود یا مورد تردید قرار گیرد... اینگونه استثنائات نشان می‌دهد اینکه مردم درباره «خوبی صدق» ادعای بدهت دارند آنچنان دقیق نیست... و این‌گونه قضایا مشهوراتی هستند که با نوعی تسامح و ساده‌انگاری در میان مردم رواج دارند... آن‌چه گفته شد در مورد بدیهیات اخلاقی بود و مسلماً در قضایای نظری که فرمول‌های پیچیده‌ای دارند، وضع مشکل‌تر، روابط پیچیده‌تر، احاطه ما کمتر و قضاوت ما از حقیقت دورتر خواهد بود؛ از این رو مکتب اسلام به بدیهیات اخلاقی که معروف هستند و مردم آن‌ها را می‌فهمند، توجه می‌کند ولی در عین حال به آن‌ها اکتفا نمی‌کند. از دیدگاه اسلام باید مصادیق دقیق افعال اخلاقی، خوبی و بدی آن‌ها و حدود و شرایط و قیودشان را وحی تعیین کند و این از ویژگی‌های نظام اخلاقی اسلام است که در این زمینه بر وحی تکیه می‌کند» (همان: ۱۰۳-۱۰۵).

نتیجه‌گیری

ویژگی‌هایی که در حدیث «خصال النساء» برای زنان ذکر شده، ناظر به مرحله عمل و بیانگر فعل اخلاقی است. همچنین دقت در فرازهای حدیث، نشان می‌دهد که افعال اخلاقی مذکور در آن، مربوط به حیطة خانواده می‌باشد؛ بنابراین این حدیث به لحاظ محتوایی کاملاً منطقی و قابل دفاع بوده و اساساً شامل اصولی کاربردی در ترویج اخلاق در خانواده است.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶)، غررالحکم و دررالکلم؛ قم: انتشارات دفتر تبلیغات.
- ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد (۱۳۷۷)، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد (بی تا)، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ابن فارس بن زکریا، ابوالحسین احمد (۱۴۰۴ ق)، معجم مقاییس اللغة؛ قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ابن مسکویه (۱۳۷۱)، تهذیب الاخلاق و طهارة الاعراق، قم: بیدار.
- ابن منظور، ابوالفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب؛ بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
- الحسینی، ابوالحسین یحیی بن حمزه بن علی (۱۴۲۴ ق)، اللیاح الوطی فی الكشف عن اسرار کلام الوصی؛ صنعا: مؤسسه الامام زید بن علی الثقافیه.
- اسلامی، سیدحسین (۱۳۸۷)، اخلاق و جنسیت در حدیث «خصال النساء»، علوم حدیث، سال سیزدهم، شماره سوم و چهارم.
- بابایی، احمد علی (۱۳۵۱)، منتخب نهج البلاغه؛ تهران: موسوی.
- بحرانی، ابن میثم (۱۳۶۶)، اختیار مصباح السالکین؛ مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- بحرانی، ابن میثم (۱۳۶۲)، شرح نهج البلاغه؛ بی جا، دفتر نشر کتاب.
- بوریس آنکو، جوآن (۱۳۷۸)، جلوه های زندگی یک زن؛ ترجمه منیژه بهزاد، تهران: توتیا.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ ق)، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دار العلم للملایین.
- حالت، ابوالقاسم (۱۳۶۳)، شکوفه های خرد یا سخنان علی ع؛ بی جا، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- حسینی خطیب، سید عبدالزهراء (۱۳۶۷)، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، بیروت: دارالزهراء.
- حسینی شیرازی، سید محمد، بی تا؛ توضیح نهج البلاغه؛ تهران، دارالتراث الشیعه.
- حسینی واسطی، سید محمد مرتضی (۱۴۱۴ ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰ ق)، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلم؛ بیروت، دارالفکر المعاصر.
- خوانساری، جمال الدین محمد (۱۳۶۶)، شرح غررالحکم و دررالکلم، تهران: دانشگاه تهران.
- خوئی، ابراهیم بن حسین (بی تا)، الدرہ النجفیة، بی جا، بی نا.
- دشتی، محمد (۱۳۶۶)، روش های تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، قم: نشر امام علی (ع).
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دارالعلم.
- زمخشری، محمود (۱۴۱۲)، ربیع الابرار، بیروت: الاعمی للمطبوعات.

- شوشتری، محمدتقی (۱۳۷۶)، *بهبص الصباغه فی شرح نهج البلاغه*، تهران: امیرکبیر.
- صالح جواد، نجوی (۱۳۸۴)، *زن در نهج البلاغه*، ترجمه ورود سلامی، قم: زمزمه زندگی.
- طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق)، *مجمع البحرين*، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- عسکری، ابوهلال (۱۴۱۲ق)، *الفروق اللغویه*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- غزالی، ابوحامد (بی تا)، *احیاء علوم الدین*، بیروت: دارالکتاب العربی.
- فتال نیشابوری، محمدبن حسن (بی تا)، *روضه الواعظین*، قم: انتشارات رضی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، *کتاب العین*؛ قم: نشر هجرت.
- فیض الاسلام، سیدعلی نقی (۱۳۷۹)، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، تهران: فقیه.
- فیض کاشانی، محسن (۱۴۱۷ق)، *المحجۃ البیضاء فی تهذیب الإحیاء*، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
- فیومی، احمدبن محمد مقرئ (بی تا)، *المصباح المنیر*؛ قم: منشورات دار الرضی.
- قمی، عباس (۱۳۷۵)، *شرح حکم نهج البلاغه*؛ تهران: بنیاد نهج البلاغه.
- کمره‌ای، محمدباقر (۱۳۵۶)، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، تهران، مکتبه‌الاسلامیه.
- مجتبیوی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۷)، *علم اخلاق اسلام*، تهران: حکمت.
- مجد، محمد (۱۳۷۹)، *انسان در دو جلوه، روانشناسی زن و مرد*؛ تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی مکیال.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۹)، *اخلاق در قرآن*؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصطفوی، سیدجواد (۱۳۸۹)، *بهشت خانواده*؛ مشهد: هاتف.
- مصطفوی، سیدحسن (۱۴۰۲ق)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*؛ تهران: مرکز کتاب لترجمه و النشر.
- مطهری، مرتضی (بی تا)، *مجموعه آثار*، ج ۲۲؛ قم: صدرا.
- مغنیه، محمدجواد (۱۳۵۸)، *فی ظلال نهج البلاغه*؛ بیروت: دارالعلم للملایین.
- مکی، ابوطالب (۱۴۱۷ق)، *قوت القلوب*؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.
- موسوی، سیدعباس علی (۱۳۷۶)، *شرح نهج البلاغه*؛ بیروت، دارالرسول الاکرم - دارالمحجۃ البیضاء.
- مهدوی کنی، محمدرضا (۱۳۷۶)، *نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- نراقی، محمد مهدی (بی تا)، *جامع السعادات*، بیروت: اعلمی.
- نقوی قاننی خراسانی (بی تا)، *سیدمحمدتقی؛ مفتاح السعاده فی شرح نهج البلاغه*، بی جا، مؤلف.
- نواب لاهیجانی، محمدباقر (بی تا)، *شرح نهج البلاغه*، تهران: اخوان کتابچی.
- هافمن، کارل (۱۳۷۹)، *روانشناسی عمومی از نظریه تا کاربرد*؛ ترجمه سیامک نقشبندی، تهران: ارسباران.